





□ حسین میدری - تهران

# تصوف نزد ابوسعید

استمدادها و درخشش نخبگانی امروزین، امری است بایسته و درخور تأمل.<sup>۱</sup>

جهان، امروز پس از طی سده‌های فرار از معنویت در مواجهه با مشکلات و آلام فراوانی که عمده‌ی آن‌ها را خود موجد بوده است، مجدداً روی کردی به دین و معنویت از خود بروز می‌دهد. دستیابی کتاب مشنوی مولانا جلال‌الدین (مولوی) به رتبه‌ی اوگ پر فروش‌ترین کتاب سال در آمریکا، تمایل و عطش درونی راه‌گم‌کردگانی را نشان می‌دهد که به دنبال مآمن و سریناهی می‌گردند و اسلام با ادعای کامل‌ترین دین باید بتواند از این فرصت تاریخی حداکثر بهره‌را در جهت حل مشکلات روزافزون بشریت، ببرد. عرفان، توجه ویژه‌ی مردمان را مجدداً به خود جلب کرده است و اگر از سرچشمه‌های خود قابل دستیابی باشد، می‌تواند یک بار دیگر نقش خود را ایفا کند.

ابوسعید ابوالخیر از جمله نخبگان این مرز و بوم است که هنوز فکر و روش عرفانی او زنده و اثرگذار است؛ از این روی پرداختن به ابوسعید، سخن گفتن از بخشی از فرهنگ این مرز و بوم و تأثیر آن بر سایر ملل و به عبارتی گفتمانی بر مبنای مشترکات فرهنگی است.

نام کامل وی فضل‌الله بن احمد بن ابراهیم و کنیه اش ابوسعید است. اما در ادبیات و تصوف، او را به «ابوسعید» [ابن ابی‌الخیر] می‌شناسند. ابوسعید روز یک شنبه اوگ محرم سال ۳۵۷ هجری قمری در «مینه» [۱] از روستاهای مشهور دشت خاوران، در خراسان بزرگ و در یک خانواده‌ی شافعی مذهب متولد

شد. پدر ابوسعید به واسطه‌ی ارتباط با دربار سلطان محمود غزنوی و اشتغال به شغل عطاری از توان مالی نسبتاً خوبی برخوردار بوده و با توجه به تمایلات صوفی منشانه‌ی خود، اقدام به تربیت فرزند و آموزش او به روش صوفیان نمود. آموزش ابتدایی را با آموختن و نوشتن زبان عربی و آموختن و حفظ قرآن کریم و نیز یادگیری تفسیر آن در مکتب‌خانه‌ی زادگاهش شروع کرد و با وجود سن کم، قاری ماهری گردید.

جمال‌الدین ابوروح می‌گوید:

ابوسعید از اول که صبی بود پیش خواجه امام ابو محمد عیاری بوده است و قرآن از او آموخته و او امام و متدین و باورع بوده است و از جمله‌ی مشاهیر ائمه‌ی قراء بوده و خاک او به نسا است (رحمة‌الله علیه) و از شیخ روایت کنند که او گفت: چون قرآن پیاموختم پدرم گفت: «فردا پیش ادیب باید رفت.»<sup>۲</sup> چون با استاد خود بگفتم که فردا پدرم پیش ادیب فرستد، استاد گفت: «مبارک باد» و مرا دعا گفت و گفت: «این لفظ از من یاد گیر:

لَا تَرُدْ هَمَّتَكَ إِلَى اللَّهِ طَرَفَةَ عَيْنٍ خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. اگر طرفه‌العینی همت با حق داری تو را بهتر از آن که روی زمین جمله تو را باشد.<sup>۳</sup> و پدرم روز دیگر مرا پیش خواجه امام ابوسعید عیاری برد، امام و مفتی و لغوی بود. مدتی پیش وی بودم، پس هزار بیت شعر جاهلی بر وی خواندم و حفظ کردم و در اثناء آن پیش شیخ ابوالقاسم بشر یاسین می‌رسیدم از افراد عصر بود و از وی فوائد بسیار می‌گرفتم و مسلمانی از وی در آموختن و تربیت هر دو امام به

میهنه است رحمة‌الله علیها.

پس از آن اندیشه‌ی فقه کردم، به مرو آمدم پیش ابوسعید عبدالله الخضری که مفتی عصر بود و از علم طریقت آگاه بود و از جمله‌ی وجوه ائمه بود، اصحاب شافعی در مسائل و وجوه سخن وی بسیار آرند و وی شاگرد ابن سربیع بوده است. پس شیخ مختلف و متفق در مدت پنج سال پیش وی تعلیق کرد و بعد از وی شیخ پیش ابوسکر قفال [قوال] رحمة‌الله آمد و پنج سال دیگر پیش وی بود، بعد از آن قصد سرخس کرد نزدیک خواجه امام ابوعلی زاهد، مفسر بود و امام عهد. شیخ بامداد بر وی تفسیر خواندی و نماز پیشین علم اصول و کلام و نماز دیگر احادیث رسول اکرم علیه‌السلام و نیز شیخ را در طریقت، شیخ ابوالحسن بود به سرخس از افراد دهر و زهاد عصر.<sup>۴</sup>

آن گونه که از نوشته‌ها برمی‌آید هجرت و تلاش او برای کسب علوم سی سال به طول کشیده و در طی همین سال‌ها است که متوجه تصوف و سیر درونی می‌گردد. آقای نظرقلایوف، توجه ابوسعید را به زیست صوفیانه، ناشی از توجه و هدایت و نظر بزرگان صوفیانه می‌داند. او مواجهه‌ی شیخ مهنه را با لقمان سرخسی در سیر سفر از مرو به سرخس چنین بیان می‌کند:

«در سر راهش به سرخس به مردی عجیب برمی‌خورد که روی خاکستر نشسته و مشغول وصله زدن پوستین خود است. ابوسعید با احترام به او سلام می‌کند، مرد پاسخ سلام ابوسعید را می‌دهد و در ضمن این که دوباره به کار خودش سرگرم می‌شود می‌گوید: ای ابوالخیر تو را هم در پوستین

وصله زدم. علت این کلام مرد آن بود که ابوسعید ندانسته در جایی ایستاده بود که سایه اش بر روی پوستین مرد می افتد. فضل الله حیرت زده از این که مرد ناشناسی بدون شنیدن یک کلمه از زبان او حتی نام پدرش را هم می داند، از او پوزش می طلبد. پس از این با هم آشنا می شوند و مشخص می شود که مرد ناشناس لقمان سرخسی ملقب به مجنون و مرد الهی است. این مرد شگفت انگیز که به روایتی «علم زده» و مجنون شده از دوستان نزدیک عالم و مرشد بزرگ ابوالفضل محمد السرخسی بود که فضل الله قصد شاگردی او و تحصیل علم در محضرش را داشت، او مرد جوان را با خود پیش دوستش می برد و سفارش او را به استاد می کند و بدین ترتیب ابوالفضل سرخسی، ابوسعید را به شاگردی خود می پذیرد»<sup>۵</sup>.

از این مرحله به بعد است که هر روز بیش از پیش به آموختن تصوف و تنظیم رفتار و گفتار خود بر مبنای آن، گرایش و تمایل بیشتری از خود بروز داده و در محضر مرشدان و بزرگان به کسب همی شاخه های مختلف تصوف از جمله علم قال (آموزش دین، شریعت و مسائل عقلی)، علم حال (آموزش اسرار و ارتباط بین خداوند و بندگانش) و علم عشق (عرفان) در محضر بزرگانی چون ابوالفضل سرخسی و پس از آن عبدالرحمن سلمی و پس از آن ابوالعباس قصاب، به شاگردی پرداخته تا آن که به مرحله ای می رسد که می گویند سه خرقه از سه شیخ بزرگ زمان خود گرفته و به مرحله ی استادی کامل و مرشدی نایل می گردد.

ابوسعید عمری دراز داشت و ۸۲ سال زیست. هنگام وفات او را پنج شنبه، چهارم ماه شعبان، سال ۴۴۰ هجری قمری، در هنگام نماز خفتن و در زادگاهش میهنه دانسته اند<sup>۶</sup>. و از محفوظ ماندن بقایای دیوار خانقاهش، برمی آید که «او را در کنار خانقاهش به خاک سپرده اند. در حال حاضر بر بالای مزار او آرامگاهی باشکوه که سلجوقیان ساخته اند، خودنمایی می کند. و با توجه به انگیزه های دینی مردم آسیای میانه و توجه آن ها به شخصیت های دینی و صوفی، مزار وی زیارتگاه مسلمانان ترکمنستان است».

### تصوف ابوسعید

ابوسعید در عصری می زیست که تصوف به

کمال خود دست یافته بود. خراسان یکی از مهدها و کانون های اصلی تصوف، هم با خواجه عبدالله انصاری ها، «تصوف زاهدانه» را تجربه می کرد و هم شخصیت هایی چون بایزید بسطامی را که با شطحیات و کلمات جسارت آمیز خود، تصوف عاشقانه را بسط و توسعه می دادند، در دامان خود پرورش می داد. در این میان ابوسعید ابی الخیر، با وابستگی عمیق به تصوف عاشقانه، ویژگی خود را دارد. او «اولین شیخ بزرگ صوفی است که سماع و قول و غزل را در خراسان در بین صوفیه رواج داد و این اقدام او چنان مخالفتی در بین فقها و حتی صوفیه ی محتاط و معتدل برانگیخت که مدعیان، کار شکایت او را به سلطان محمود رسانید(ند) و زحمتی را برای وی فراهم آوردند که چیزی نمانده بود خود و یارانش را به عنوان زنده و اباحیگری محکوم سازند»<sup>۷</sup>.

هر چند تصوف را آداب و راهی است که هر رهروی باید آن را رعایت کند اما با رعایت برخی نکات و دقایق از سوی بعضی از پیران و شیوخ صوفیه می توان تصوف آن ها را از دیگران متمایز ساخته و مخصوص به خود آن ها نمود. شناخت این نکات از لابه لای سخنان، دستورات و رفتارهای که از آن ها به یادگار مانده، ممکن می باشد. از این طریق حتی می توان به شخصیت و شیوه و طریقه ی آن ها دست یافت. خوش بختانه تلاش مریدان و پیروان او، برای معرفی و حفظ آثار ابوسعید و نیز توجه ویژه ی عرفا، تذکره نویسان، مورخان و محققان به وی، موجب شده تا این همه ما را به شناخت آن شخصیت والا رهنمون شوند.

از میان نکاتی که به شدت مورد توجه و عنایات وی بوده است و می تواند موجب تمیز تصوف وی از دیگران گردد، به اختصار اشارت می گردد؛ اما قبل از آن، بیان تعریف «تصوف» از دیدگاه ابوسعید، ضروری می نماید:

### الف) تعریف تصوف از زبان ابوسعید

در بیان اصل و ریشه ی صوفی و معنای تصوف سخن بسیار رفته است. این تعاریف با توجه به سیر تحوّل تصوف در طی زمان متغیر بوده لذا بیان یک تعریف جامع و مانع سخت دشوار می نماید اما در تمامی بیان های می توان مواردی چون دوری از آلودگی ها و نزدیکی به پاکی ها، نزدیکی و تقرب به حق با دوری از خلق را یافت، ابوسعید

می گوید «هفتصد پیر از مشایخ در ماهیت طریقت سخن گفته اند؛ اوّل همان گفت که آخر و اّمّا عبارت مختلف بود و معنی یکی بود که: «التّصوّف ترک التّکلف»<sup>۸</sup>

از ابوسعید در بیان تصوف نقل ها شده است که چند مورد از آن ها ذکر می شود:

«التّصوّف اسم واقع فادّائتم فهو الله»

شیخ گفت هفتصد پیر در ماهیت تصوف سخن گفته از تمام ترین و بهترین همه ی قول ها این است که:

«سِتْعَمَالُ الْوَقْتِ بِمَا هُوَ أَوْلَىٰ»

قال ابوسعید:

«التّصوّف طرح النّفس فی العبودیّة و تعلق القلب بالربوبیّة والنّظر الی الله بالكلمة»<sup>۹</sup>

پس می توان گفت ابوسعید، در ارائه ی معنای تصوف نیز معنایی کاربردی و تربیتی را ارائه نموده است. او تعریفی ارائه می دهد که شنونده یا خواننده را به فکر و اصلاح امور خود و ادار سازد: «یک روز شیخ با جمعی صوفیسان به در آسیایی رسیدند، اسب بازداشت و ساعتی توقف کرد. پس گفت: می دانید که این آسیا چه می گوید؟ می گوید: که «تصوف این است که من دارم. درشت می ستانم و نرم باز می دهم و گرد خود طواف می کنم، سفر خود در خود می کنم تا آنچه نباید از خود دور می کنم»<sup>۱۰</sup>.

### ب) ویژگی تصوف ابوسعید

#### ۱. مردم گرایی:

از مجموعه ی داستان ها و رفتارهای نقل شده می توان دریافت که ابوسعید، در برابر مردم عادی احساس مسئولیت می کرده است و برای تربیت و بیدار سازی آن ها از هر فرصتی استفاده می نموده و برخلاف بسیاری زاهدان یا زاهدنمایان، از نشستن در کنج خانقاه و ارائه ی تصویری فوق انسانی از خود، به شدت خودداری کرده و همانند یک واعظ معمولی برای همگان سخن گفته و آنان را به راه، فرامی خوانده است و همین امر موجب تأثیر گذاری او نه تنها بر مردمان عصر خود که بر قرون بعد تا امروز گردیده است. به همین دلیل «مستمعان و مستفیدان از مجالس ارشاد ابوسعید، بیش تر عوام



مردم بودند؛ مردمی که خاتقاه شیخ را تنها پناهگاه و ابوسعید را تکیه گاه روح خود یافته بودند؛ ... ابوسعید، با نثار محبت به این عوام خلایق، در حقیقت به میزان وسیعی از رنج های آشکار و نهان و دردهای روحی و جسمی این گروه می کاست. رفتار و گفتار و کردار او چنان بود که بسیار کس را دست گرفته و از غرور عقل به راه آورده بود.<sup>۱۳</sup>

از تصویری که تذکره نویسان و پیروان شیخ، برای بیان شخصیت وی ترسیم نموده اند، می توان دریافت که او در اوان توجه و تمایل به تصوف با تحمل ریاضت و مشقت ها و درون گرایی برای خودسازی، چهره ای چون دیگر مشایخ دارد، اما پس از آن در میان جمع و با مردم می زید بدون آن که از یاد خدا غافل شود. او برخلاف گروهی از صوفیان مردم گریز ارزش عارف را در آن می بیند که در عین معاشرت با مردم از یاد خدا یک لحظه غافل نماند. «شیخ را گفتند فلان کس بر روی آب می رود. گفت سهل است بزغی و صعوه ای نیز برود. گفتند: فلان کس در هوا می پرد. گفت مگسی و زغنه ای می پرد. گفتند فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می شود. شیخ گفت: شیطان نیز در یک نفس از شرق به مغرب می شود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخصبد و بخورد و در میان بازار در میان خلق ستد و داد کند، و با خلق بیامیزد و یک لحظه به دل از خدای غافل نباشد»<sup>۱۴</sup> (اسرار التوحید، ص ۱۹۹).

شاهد دیگر:

«شیخ گفت سرری سَطَی در بازار بغداد دوکانی داشت، اگر چه در آن دوکان چیزی نمی فروخت و پیوسته در آن سرگرم نماز بود. وقتی کسی از جیل اللکام در آن دوکان زیارت وی آمد و به او گفت: «فلان پیر از جیل اللکام تو را سلام گفته است. گفت، وی از اینجا رفته است و باز کوه شدن مردی نبود. مرد باید که در میان بازار، در میان مردمان، به خدای مشغول باشد و یک لحظه به دل از وی خالی نبود.

ابوسعید با هر طایفه و قشری در می آمیخت و همه را به چشم عطوفت می نگریست و با همه، حتی با پیروان ادیان دیگر، و نیز با بدکاران مهرورزانه و از روی مدارا و اغماض رفتار می کرد.

و گاه با همین خوش رویی و شفقت، انقلابی در درون آن ها برمی انگیزت و با محبت خود نار را نور و خار را گل می کرد.<sup>۱۵</sup>

#### ۲. شادزیستی

در «قبض» و «بسط» سخن بسیار به میان آمده است و صوفیان و عارفان به فراخور بدان فراوان پرداخته و بنا به استعداد و علائق به یکی از آن دو یا نسبت به هر دو تمایل پیدا کرده اند، اما ابوسعید از این بین «بسط» را برگزیده و رجحان می داد که فرموده اند: «المؤمن بشره فی وجهه و خوفه فی قلبه».

«این ظاهر خندان و درون عمیق و غمی جانکاه در جان داشتن را یعنی غم عاشقی و هجران و وصال و صد غم دیگر را پیر مهنه چنین تصویر کرده است: شیخ ما گفت از بلقسم بشر یاسین شنیدم و او پیری بزرگ بوده است. از اول پیر شیخ ما او بوده است. شیخ گفت روزی ما را گفت: یا باسعید: مرد باید که جگر خواره و خندان بود اما نه همانا که چنین مرد فراوان بود.» شادی درون و آرامش آنان همراه با غمی جگر خواره است. خنده ی عارفان و سرخوشی آنان از غفلت و بی خبری نیست. خنده و خنداندن آنان به شکلی دگر است.

در غزلیات شمس از این خندانان عشق و شکل های دگر خندیدن که چون شراره ی آتش می خندد و می سوزد چنین حکایت می کند:

«جنتی کرد جهان را ز شکر خندیدن

آن که آموخت مرا همچو شرر خندیدن

گرچه من خود ز علم خرم و خندان زادم

عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن»

و حافظ فرموده است:

«با دل خونین لب خندان یارو همچو جام

نی گرت زخمی رسد چون چنگ آبی در

خروش»<sup>۱۶</sup>

پذیرش آموزی «بشر یاسین» از وی شخصیتی ساخت که کمتر صوفی و عارفی را در رعایت «بسط و شادی» می توان همپایه ی او قرار داد. علاقه مندی وی برای شاد زیستن و ارائه ی تصویری سرشار از آرامش، راحتی و سرخوشی از

جهان و تصوف، موجب می شد «وقتی برای او حال گرفتگی پیش آمد، یعنی گرفتار قبض می شد، برای تبدیل قبض به بسط چاره ای می اندیشید و آن به زیارت قبور مشایخ رفتن بود، یا به دشت و صحرا رفتن، یا گفت و گوی با عامه ی مردم، یا بالاخره شنیدن عبارتی از رهگذری».<sup>۱۷</sup>

دیگر ... آن که در حال بسط چه بسا نعره از دل برمی آورد، و بی خودانه حرکاتی انجام می داد. این نعره زدن ها و جنبش ها نوعی بیرون فکسی (Projection) غلیان احساسات درونی است. شیخ و پیروانش بر روی احساسات و غوغاهای روانی سرپوش نمی گذاشتند. در این موارد، متانت و خویشتن داری را به هیچ می شمردند.<sup>۱۸</sup>

«و نیز نقل شده است که در سیری که در دهات می کردند، جمع به دیهی رسیدند. خواستند که آن جا منزل کنند. شیخ ما گفت: این دیه را چه گویند؟ گفتند در بند. شیخ گفت: بند نباید. به دیهی دیگر رسیدند، شیخ ما گفت: این دیه را چه گویند؟ گفتند: خدا شاد. گفت: این جا باید که خدا شاد باید بود. آن جا منزل کردند».<sup>۱۹</sup>

ابوسعید تصویر مردی شاد و سرخوش دارد «هر کجا که حالت خوشی به او دست می داد، پای کوبی و دست افشانی می کرد: در خانقاه، در شهر بیگانه، در صحرا ... در حالی که فقها و حتی صوفیان معاصر ابوسعید همانند ابوالقاسم قشیری از افراط کاری وی در سماع سخت برآشفته بودند، به گفته ی محمد منور، شیخ برای خدا می رقصید».<sup>۲۰</sup> او در برابر مخالفت ها نه تهاروش خود را تغییر نداد، بلکه بر سماع صوفیانه شور و شوق بیشتری نشان داد و یاران خود را بر آن تحریض و تشویق می نمود و همین امر به او و تصوفش رنگی خاص بخشید.

#### ۳. سماع

«وجد و سماع میان همه ی طوایف صوفیه کم و بیش رایج بوده است. جز یکی دو فرقه چون نقشبندیه و خرازیه که آن را منع کرده اند، کمتر فرقه ای می توان یافت که بدان توجه نکرده و یا در کتب خود به آن نپرداخته باشند»<sup>۲۱</sup>، و سماع را تعاریفی چند کرده اند، اما وجه مشترک آن ها در «حرکات موزون بدنی، خرقة دیدن، نعره کشیدن و از خود بی خود شدن است». این حرکات

که از رعایت متانت و خویشتن داری به شدت دور است با ظاهر شرع نیز مخالفت دارد و همین، سبب مخالفت های فراوان به ویژه از جانب فقها گردید، اما علی رغم تمام مخالفت ها هنوز هم در میان طریقه های تصوف، رواج دارد.

طریقه ی شادزیستی و سرخوشی و همواره «در بسط بودن» ابوسعید، خواه ناخواه موجب توجه خاص او به سماع می گردد؛ چه در سماع است که صوفی از خود بی خود شده و همه ی آلام و غم ها را پشت سر نهاده و در خود و عوالم و حالات دیگر فرو می رود. افراط او در آوردن را از او به یادگار می داند و بر این باورند که این اوگ بار در نظام خانقاهی ابوسعید ابو الخیر مشاهده شده است<sup>۳۳</sup>. اصرار پیر میهنه به سماع و دیگر روش ها که با رسم مشایخ و فرقه های دیگر صوفیه هماهنگی نداشته، زمینه را برای دسیسه چینان و شوراندن مردمان بر وی فراهم می آورد. چنان که در نیشابور چنین شد و در نهایت ناچار به ترک آن جا و مراجعت به میهنه شد. البته با توجه به آن که سماع، رقص و همانند آن در مجالس شیوخ دیگر هم دیده می شد و مخالفت با آن ها در حدی که با روش ابی الخیر شد، نبود؛ از این شاید بتوان نتیجه گرفت که علت، اجازه دادن به مردمان غیر صوفی و دیگر اقبال برای حضور در جلسات و توجه ویژه و گسترده ی آنان به او بود؛ چرا که میهمانی های بزرگ که او ترتیب می داد، شادزیستن، استفاده از نعمت ها و بهره های دنیا و مواردی از این قبیل، تصویری متفاوت و جذاب از تصوف را ایجاد می نمود که افراد علاقه مند به دنیا و در عین حال نگران آخرت، مسیری نو برای دین داری خود می یافتند و مجالس او را با حضور جمعیت زیاد گرمی خاص می بخشیدند.

### ۳. تعلیمات

سخن در این بخش بیش از مفاهیم و اصول ابوسعید در بیان و آموزش طریقت خود، در باب روش های آموزشی وی است؛ زیرا اگرچه بعضی نکات و مطالب نقل شده از وی درباره ی تصوف، ممکن است با دیگر شیوخ متفاوت باشد، در کلان



همه ی پیران و شیوخ از یک قالب و نظام کلی حاکم بر تصوف و مفاهیم آن تبعیت می کنند اما در روش آموزشی ابوسعید، نکاتی چند یافت می شود که در کنار دیگر مطالب می تواند، شکل خاصی به تصوف وی ببخشد:

#### ۱-۳. آموزش عمومی مفاهیم تصوف

ابوسعید، آموزش و تربیت را تنها متوجه مردمان و افرادی که پیرامون او را احاطه نموده اند، نمی کرد و حوزه ی آموزش را تا تمامی سطوح جامعه گسترش داده و با هر کس مطابق زبان و فهم وی سخن گفته و بر ارشاد وی همت می گماشت. لطف سخن وی در به کارگیری حوادث و رویدادها و استفاده ی صحیح از موقعیت ها بوده است. داستان پاسخ لطیف و شیرین وی به دلاک حمام، زیانزد بسیاری از افراد آشنا به عرفان و تصوف و حتی برخی از عوام است. به عنوان شاهد

نمونه هایی ذکر می شود:

از کارهای روزانه و وقایع روزمره ی زندگانی دست مایه ای می ساخته است برای درس دادن مردمان و مردمان، و از کارهای پیش پا افتاده آن را به معانی بلند رهنمون می گشته است. تعلیمات ابوسعید از زندگانی عادی و محاوره و گفت و گوهای روزانه برمی خیزد.

«روزی درویشی به میهنه رسید و همچنان با پای افزار پیش شیخ ما آمد و گفت: ای شیخ بسیار سفر کردم و قدم فرسودم نه بیاسودم و نه آسوده ای را دیدم. شیخ گفت: هیچ عجب نیست. سفر تو کردی و مراد خود جستی. اگر در این سفر نبودی و یک قدم به ترک خود بگفت هم تو بیاسودی و هم دیگران بیاسودندی.<sup>۳۴</sup> وقتی که خواجه سنکانی از او پرسید: شیخ کجا روم؟ گفت: ای خواجه خود را بند راست برو. و این تکرار همان سخن است که

شیخ ما گفت: ان اکرمکم عندالله اتقیکم، و پرهیز کردن از خودی خود است و از این معنی بود که چون تو از نفس خود پرهیز کردی، به وی رسیدی و هذا صراط ربک مستقیماً. این است راه من. دیگر همه کوری است. به همین جهت وقتی از امیر مقامران پرسید: این امیری به چه یافتی؟ گفت: ای شیخ به راست باختن و پاک باختن. شیخ نعره ای زد و گفت: راست باز و پاک باز و امیر باش.<sup>۲۱</sup>

او دامنه‌ی ارشاد عمومی را منحصر به صالحان و متدینان، متصوفه و افراد دارای گرایش به آن‌ها نمی‌کرد، بلکه حتی مجرمان گناه‌کار و بعضاً مطرود جامعه نیز از لطف و توجه وی برخوردار می‌شدند؛ از جالب توجه‌ترین این گونه رفتار داستان ابوسعید پس از رویه‌رو شدن با زنی مست در بازار نیشابور است. در راه زنی مطربه‌ی مست روی باز کرده و آراسته چنانکه حالت ایشان باشد، فرا شیخ مارید. جمع بانگ بر وی زدند و اشارت کردند که از راه شیخ فراتر شود. شیخ گفت: دست از وی بردارید، چون آن زن به نزدیک شیخ رسید، شیخ گفت:

**آراسته و مست به بازار آی  
ای دوست نرسی که گرفتار آی**

آن زن را حالتی پدید آمد و بسیار بگریست و در مسجدی شد که بدان نزدیکی بود... ملایمت و مدارای ابوسعید و خواندن یک بیت شعر سبب توبه‌ی آن زن گردید.<sup>۲۵</sup>

### ۲-۳- استفاده از شعر و سخن‌های ادبی

شعر و تصوف در این سرزمین چنان به هم تنیده است که کمتر اشعار فارسی می‌توان یافت که به نحوی در آن مفاهیم و اصطلاحات عرفانی به کار نرفته باشد. از دیگر سوی بیشتر شعرا یا عارف و صوفی بوده‌اند و یا تمایلات صوفیانه داشته‌اند. شاید علت گرایش و تمایل زیاد صوفیان و عرفا را بتوان در میزان تأثیرگذاری شعر در افراد برای ایجاد «حال» در آنان که آثار نزول رحمت الهی می‌شمردند، دانست. از این رو شعر به سرعت جای خود را در میان آنان باز نمود، زیرا «سماح» با بیان و خواندن اشعار عاشقانه گرمی هر چه بیشتر می‌یافت. «منظومه‌ها و اشعار به جای مانده از

رابعه در سده‌ی دوم هجری»<sup>۲۶</sup>، نشانگر قدمت تاریخی و توجه به شعر از همان اوّل ایجاد و رشد تصوف در میان مسلمانان است.

کاربرد شعر در نزد ابوسعید ابی‌الخیر، برای گرم کردن مجالس و عطف برای عموم مردم و مجالس سماع برای پیروان، در حدّی گسترده انجام می‌گرفته است. به گونه‌ای که از جمله اعتراض‌ها علیه وی، خواندن شعر بر منبر و عطف بوده است. چنانکه در محضره‌ی که علیه وی توسط علما و بزرگان مذاهب نیشابور تنظیم شده آمده است: «در این جا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفی می‌کند و مجلس می‌گوید و بر سر منبر بیت می‌گوید»<sup>۲۷</sup>، در این که ابوسعید خود شعر می‌سروده است یا خیر، نظرها متفاوت است. گروهی اشعار فراوان به او منسوب کرده و گروهی دیگر چون دکتر شفیع کدکنسی، «انتساب بیش از دو رباعی را به او قابل تردید و تأمل می‌دانند»<sup>۲۸</sup>. فراموش ننماییم، شعر آن چنان که این او را مقبول خاص و عام واقع گشته، تا روزگاری نه چندان دور با روی خوش بزرگان دینی حتی متصوفه و زهاد مواجه نبود. ابوسعید در این باره هم روشی متفاوت با دیگر شیوخ زمان خود برگزید. «علاقه‌ی وی به شعر خوانی و بیت گفتن ظاهراً استثنایی بود و با این مشرب او صوفیان و علمای خراسان سخت مخالف بودند. بهر روی، «اطلاعات مربوط به زندگی وی نشان می‌دهد که در موعظه‌های خود به طور گسترده از رباعی، یعنی آن شکل نظم، کار می‌گرفت که منشأی خلقی داشت و هنوز در آن زمان به محافل خاص راه نیافته بود»<sup>۲۹</sup>.

توجه ابوسعید به مردم به انحاء مختلف نقل شده است و در اشعار این امر به نحو بارزی مشهود است. آقای مستاکف می‌نویسد: «در دوره‌ی ابوسعید در مجالس بزرگ، و عطف و نصیحت دینی را ابتدا با قرائت سوره‌های قرآن آغاز نموده و سپس برای کسانی که برای شنیدن و عطف و نصیحت آمده بودند و اکثریشان را افرادی سواد و یا دهقانان و پیشه‌وران عادی تشکیل می‌دادند به زبانی قابل درک و به صورت رباعی‌ها و اشعار و ترانه توضیح داده می‌شد. در برخی مواقع با خواندن ترانه‌هایی با محتوای عشق دنیوی و مادی، توضیحاتی نمادین درباره‌ی عشق به الله

به آن‌ها داده می‌شد. نزدیک بودن رباعیات متناسب به ابوسعید به آفرینش‌های مردمی ثابت می‌کند که او رباعیات و ترانه‌های مردمی را در عطف و نصیحت‌های خود به کار می‌برده است»<sup>۳۰</sup>.

### ۳-۳- جایگاه خانقاهی در تصوف ابوسعید

بارشد و توسعه‌ی تصوف، ضرورت پیش‌بینی محلی که شاگردان، مریدان و شیوخ در زیر سقف آن جمع شده و به انجام مراسم خاص خود بپردازند، احساس می‌شد و «خانقاه» برای این مهم تأسیس شد. حضور گسترده‌ی افراد برای آموزش زیر نظر مرشد و انجام مراسم عبادی خاص چون «سماح»، ضرورتاً پیش‌بینی و استفاده از محل‌هایی چون رباط، زاویه، دایره، لنگر، تکیه و... را الزامی نمود اما عمومی‌ترین این کانون‌ها «خانقاه» هستند.

آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب، به نقل از کتاب‌های «البدء و التّاریخ» و «احسن التّقسیم مقدسی» «ایجاد اوکین خانقاه را به پیروان محمد بن کرام نسبت داده است»<sup>۳۱</sup>. با گسترش تصوف از پایان قرن چهارم به بعد، در بسیاری از نقاط همانند خراسان بزرگ، فارس و عراق خانقاه‌های متعددی ساخته شد... اما نخستین خانقاه رسمی و دارای برنامه، به ابوسعید ابوالخیر نسبت داده شده است. از آن جهت که ابوسعید به عنوان رهبر برجسته‌ی مسلک تصوف نواحی خراسان و مؤسس نظام خانقاهی معرفی شده است، لازم است که بعضی از قواعد و برنامه‌های تنظیمی وی بیشتر تشریح شود.<sup>۳۲</sup>

### مدیریت خانقاه

روش ابوسعید در مدیریت خانقاه، مقررات و ضوابطی که برای مراد و مرید وضع کرد، روش‌های جمع‌آوری درآمد و موارد دیگر برای اداره‌ی خانقاه، نشانگر بُعد دیگر از شخصیت او است که شاید در دیگر شیوخ نبوده و کمتر مجال ظهور یافته است. این بعد یعنی «توان مدیریتی» وی موجب خلق و ایجاد ضوابط و مقرراتی گردید که به تصوف شکل دیگری داده و تا به امروز ماندگار است. اقدامات او تأثیری در تصوف گذارد که نه تنها بخشی از تصوف او را شکل داد که برای دوران بعد تصوف متأثر از آن ادامه‌ی سیر

می دهد. نمونه هایی از دستورات او که به عنوان راه و رسم برای خانقاه و خانقاه نشینان شاهی بر این مدعا است:

«احترام به آزادی روحی هر عضوی، مقررات و قواعد رفتار ویژه ای را در جمع طلب می نمود. شیخ بدون تردید مربی روحی باقی می ماند و اصلاً دیکتاتور خودکامه نبود. زمانی که عضوی از مجتمع احتیاج داشت مدتی غیبت نماید، از شیخ اجازه نمی گرفت بلکه از رفقای خود اجازه می خواست.»<sup>۳۳</sup> در اصول تصوف ابوسعید مهنه ای، روابط اجتماعی ویژگی های همراه با تسامح داشت. او سرنوشت اشخاص را که به محفل تصوف می پذیرفت و یا از آن اخراج می کرد خودش تعیین نمی کرد، بلکه تصمیم گیری را به اعضای محفل وامی گذاشت. ابوسعید مهنه ای زندگانی مریدان خود را با زندگی و سرنوشت سایر مردم مرتبط می ساخت و وضعیتی به وجود آورد که صوفیان بتوانند آزادانه عمل نمایند و درباره ی مسائل پیش آمده با مشورت یکدیگر تصمیم گیری کنند.»<sup>۳۴</sup>

«شیخ گفت که شیخ بلعباس بشار گفت: هر آن مریدی که به یک خدمت درویشی قیام کند، آن وی را بهتر از صدر کعبه نماز افزونی (یعنی نماز نافله) ... و باز از او است که: «اگر کسی طاعت ثقلین بیارد، در مقابل نیفتد که راحتی به کسی رساند». خود نیز عملاً تحقق بخش همین راحت رساندن به خلق و کاستن از دردها و رنج های ایشان بود.»<sup>۳۵</sup> در زمان حیات ابوسعید صدها حجره و مسافر خانه در حوالی منزل و خانقاه او وجود داشت و در آن ها نه فقط صوفیان، مریدان و میهمانان گوناگون ابوسعید، بلکه افسراد و اشخاص ناشناس نیز می توانستند برای هر مدتی که مایل بودند، اقامت نمایند و به همین دلیل در این جا، صبح سحر تا دیر وقت شامگاه جا و غذا برای میهمانان آماده بود. حتی برای فقرا و بیچارگان و غارت شده ها و وسیله ی نقلیه و هزینه ی راه توسط شیخ اعطا می شد.»<sup>۳۶</sup>

راه و رسمی که ابوسعید برای برنامه های روزانه ی مریدان ترتیب داد، جنبه ای دیگر از مدیریت او را به نمایش می گذارد که می توان آن را نشانگر توجه او به نظام مند ساختن آموزش تلقی کرد و هم جنبه ای دیگر از تصوف را در نزد وی به

نمایش می گذارد، با توجه به این راه و رسم، خانقاه نشینان، روشی مشخص برای «خودسازی» می یافتند و از طرف دیگر از تبدیل خانقاه به محلی خوش برای تن پروران جلوگیری می شد. به این دستورات توجه کنید:

«شیخ یک روز سخن مترسمان می گفت ... پس ابوبکر مؤدب را گفت: برخیز و دوات و کاغذ بیاور تا از رسوم و عادات خانقاهیان فصلی بگویم، چون بیاورد، گفت: بنویس ... و بدانک اندر عادت و رسوم خانقاهیان ده چیز است کی بر خود فریضه دارند، به نسبت اصحاب صفه ...»<sup>۳۷</sup> یکی، آن است که جامه پاک دارند و پیوسته بر طهارت باشند.

دوم، در مسجد یا جای مقدسی دیگر فقط برای کار خیر بنشینند. سوم، آن که در سر وقت، نماز را به جماعت کنند.

چهارم، نماز شب را به جای آورند. پنجم، در سحرگاه استغفار و دعا بسیار کنند.

ششم، بامدادان چندنکات توانند قرآن خوانند و تا آفتاب بر نیاید حدیث نکنند.

هفتم، آنک میان نماز شام و خفتن (مغرب و عشاء) به وردی و ذکر مشغول باشند.

هشتم، آنک نیازمندان و ضعیفان را و هر که بدیشان پیوست وی را بپذیرند و رنج آنان را تحمل کنند.

نهم، آنک بی موافقت یکدیگر چیزی نخورند.

دهم، آنک بی دستور یکدیگر غایب نشوند.

علاوه بر این مقیمان خانقاه می باید اوقات فراغت خود را به سه بخش کنند: علم آموزی یا ذکر گوئی، و در خدمت دیگران بودن و راحتی رساندن به دیگران؛ و به کسی مشغول بودن.»<sup>۳۸</sup>

### فتوحات و مخارج

«خانقاه» از یک نظر سازمانی را می نماید که بر آن مدیری بنام «شیخ» حکم می راند- تنظیم و سازمان دادن به دخل و خرج، ساماندهی امور، ترتیب دادن مجالس بزرگ، پذیرایی از میهمانان و مسافران، نگهداری از مریدان و ... نیاز به

پیش بینی مدیریت مالی دارد و این امری است که از دید تیزبین ابوسعید پنهان نماند. بعضی از راه های که در این باره نقل شده است عبارتند از:

- انتخاب حسن مؤدب به عنوان خادم و مسئول امور مالی.

- درخواست کمک مالی از افراد متمول.

- پذیرش نذورات.

- گرفتن وام از افراد مختلف.

- جمع آوری خیرات و انعام برای فقرا و مستمندان.

- دریافت زکات و خیرات و میراث.

- وضع قوانین برای جلوگیری از هزینه های بدون حساب.

«حسن مؤدب که خادم و مسئول مالی خانقاه ابوسعید بود، برای گرفتن کمک مالی که در اصطلاح تصوف به آن فترج می گویند، نزد این و آن فرستاده می شد و غالباً هم خواسته ی او را اجابت می کردند.

یکی دیگر از راه های تأمین هزینه ی خانقاه وی استفاده از نذورات بود، چنانکه: «جوانی به خادم ابوسعید گفت: من نذر کرده ام که اگر از دست دزدان خلاص یابم یک خروار مویز به صوفیان مینه بدهم، اکنون از آن بلا خلاص یافتم، بیاتید و ببرید.»

گاهی هم که فتوحی و یا نذوری نمی رسید حسن مؤدب خادم و متصدی امور مالی خانقاه، به دستور مرشد خویش برای رفع نیازمندی های خانقاه از توانگران وام می گرفت. زمانی نیز شیخ به ناچار در هنگام مجلس گفتن از حاضران کمک می طلبید. گاهی هم افراد ثروتمندی همه ثروت خود وقف خانقاه می کردند. علاوه بر آن او بارها از حاکمان مختلف تقاضای کمک مادی برای خانقاهش نموده و پیشکش های آن ها را به مصارف عموم رسانده است.»<sup>۳۹</sup> در همان حال او جمع آوری خیرات و انعام برای فقرا و مستمندان را برای خود دون شأن محسوب نکرده است.<sup>۴۰</sup>

«وجوهی که از زکات و خیر و احسانات مردم می رسیده در یک جا جمع نموده، بین فقرا و نیازمندان عادلانه تقسیم می کرده است.»<sup>۴۱</sup> از نظر ابوسعید هر فتوحی که به خانقاه می رسد باید همه به مصرف رسد، و همیشه می باید که در خانقاه بر روی مسافران باز باشد حتی در هنگام ترک نیشابور



به سوی زادگاه خویش میهنه هم چنین سفارش می کند که خانقاه را در باز دارید و رفته و پاک و چراغ روشن ... هر که آید روزی با خود آرد»<sup>۲۰</sup> «موضوع دیگر در باب میهمانان مسافر و ورود آن ها به خانقاه است که ابوسعید اصولی وضع کرد که صوفیان قرون بعد از آن تقلید کرده اند، از جمله این که هر مسافری پیش از سه روز نمی تواند در خانقاه به عنوان میهمان زندگی کند، حتی اگر این میهمان ابوعلی سینا باشد»<sup>۲۱</sup>، «و برای هر روز دو مرتبه سفره مرتب کرد»<sup>۲۲</sup>.

### شرایط مراد و مرید:

«از جمله اصول دیگری که در نظام خانقاهی شیخ دیده می شود، شرایط مرید صادق و مراد حقیقی است که مورد توجه صوفیان قرون بعد قرار گرفته است، ... ابوسعید پیری را مراد حقیقی می داند که حدأقل این ده شرط در او جمع باشد: نخستین، مراد گردیده باشد تا مرید نتواند داشت. دوم، راه سپرده باشد تا مرید نتواند نمود.

سوم، مهذب و مؤدب گشته باشد تا مؤدب تواند کرد. چهارم، بی خطر و سخی باشد تا مال فدای مرید نتواند کرد. پنجم، از مال مرید آزاد باشد تا در راه خودش به کار نیاید داشت. ششم، تا به اشارت پند نتواند داد به عبادت ندهد. هفتم، تا به رفق تأدیب نتواند کرد به عفو و خشم نکند. هشتم، آنچه فرماید نخست به جای آورده بود.

نهم، هر چیزی که از آتش بازدارد از آن بازایستاده بود. دهم، مرید را، که برای خدای فرابپذیرد، برای خلق رد نکند، چون پیر چنین باشد و بدین اخلاق آراسته بود، مرید جز مصدق و راهرو نباشد، که آنچه بر مرید پدید می آید آن صنعت پیر است. اما مرید مصدق، شیخ ما گفت: کمترین چیزی که مرید مصدق بپاید این ده چیزی باشد که

بگوئیم و این هر ده دروی موجود باید تا مریدی را بشاید: نخستین، زیرک باید باشد تا اشارات پیر بدانند. دوم، مطیع تن بود تا فرمانبردار پیر بود. سوم، تیز گوش باشد تا سخن پیراندر یابد. چهارم، روشن دل بود تا بزرگی پیر ببیند. پنجم، راست گوی باشد تا از هر چه خیر دهد راست دهد. ششم، درست عهد بود تا به هر چه گوید وفا کند. هفتم، آزاد مرد بود تا آنچه دارد بتواند گذاشت.

هشتم، رازدار بود تا راز نگاه نتواند داشت. نهم، پندپذیر بود تا نصیحت پیر را بپذیرد. دهم، عیار بود تا جان عزیز در این راه فدا نتواند کرد. چون بدین اخلاق آراسته باشد راه بر وی سبک تر انجامد و مقصود پیر از وی در طریقت زودتر حاصل آید. انشاء الله تعالی.

زیر نویس:

[۱] زادگاه ابوسعید در منابع فارسی «میهنه» یا «میهنه» گفته شده است. در ترکیمنی علاوه بر آن «مانه» کاکاجان بایرام اف، مرشد اعظم، ابوسعید ابوالخیر میهنه ای، مجموعه ی مقالات سمینار ابوسعید ابی الخیر، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۰، «میهنه» مستنکاف، مقاله ی مختومقلی و ابوسعید، همان منبع، ص ۱۲۳) گفته شده است. موقعیت جغرافیایی آن بر اساس مقالات ارائه شده در کنفرانس ابوسعید ابوالخیر «دوران قدیم سردشت خاوران، در میانه ی سرخس و ایورد خراسان بزرگ بوده که امروزه در ۲۱۶ کیلومتری جنوب شرقی عشق آباد (بایتخت کشور ترکمنستان) و در فاصله ی ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی ایستگاه راه آهن «دوشاق» در بخش «میهنه» استان «آخال» قرار دارد. \*

منابع و مأخذ

۱. مجموعه ی مقالات\*، خاستگاه اجتماعی ابوسعید ابوالخیر، حسن صفرخانی، صص ۱۶۵ و ۱۶۶. ۲. همان، ص ۱۷۶. ۳. همان، هیچ کس بن هیچ کس، اندیشه ی فنای فی الله و بقاء الله در آثار ابوسعید

ابوالخیر، مهدخت پورخالقی، صص ۱۴۳ و ۱۴۴. ۴. همان، صفرخانی، صص ۱۷۶ و ۱۷۷. ۵. همان، باب ابوسعید میهنه ای، نظر فلاویف، صص ۱۱۲ و ۱۱۳. ۶. همان، پورخالقی، ص ۱۴۱. ۷. جستجو در تصوف ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۶۱، مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳. ۸. سیر عرفان در اسلام، دکتر زین الدین کیانی نژاد، ص ۷۹، انتشارات اشراقی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۶. ۹. ۱۰ و ۱۱. ابوسعید نامه (زندگی نامه ی ابوسعید ابوالخیر)، دکتر سیدمحمد دامادی، ص ۵۰، انتشارات دانشگاه تهران، دی ماه ۱۳۶۷. ۱۲. همان، ص ۴۹. ۱۳. همان، ص ۹۲. ۱۴. مجموعه ی مقالات، همان، شخصیت ابوسعید ابوالخیر در اسرار التوحید، دکتر سیدحسین فاطمی، ص ۴۷. ۱۵. همان، روان شناسی ابوسعید ابوالخیر، دکتر محمد خوانساری، صص ۵ و ۶. ۱۶. همان، دکتر سیدحسین فاطمی، ص ۴۲. ۱۷. همان، دکتر محمد خوانساری، ص ۷.

۱۸. همان، ص ۹. ۱۹. همان، ص ۷. ۲۰. همان، ابوسعید ابوالخیر و نظام خانقاهی، دکتر غلامعلی آریا، صص ۵۹ و ۶۰. ۲۱. سماع در تصوف، دکتر اسماعیل حاکمی، ص ۷۶، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، بهمن ماه ۱۳۶۷. ۲۲. مجموعه ی مقالات، همان، دکتر غلامعلی آریا، ص ۵۹. ۲۳. مجموعه ی مقالات، همان، دکتر سیدحسین فاطمی، ص ۲۸. ۲۴. مجموعه ی مقالات، همان، مهدخت پورخالقی، ص ۱۵۹. ۲۵. همان، دکتر سیدحسین فاطمی، ص ۴۶. ۲۶. تصوف و ادبیات تصوف، یوگنی ادواردویچ برتس، ترجمه سیروس ایزدی، ص ۵۵، مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶. ۲۷. مجموعه مقالات، ابوسعید از نگاه عطّار، دکتر تقی پور نامداریان، ص ۲۳. ۲۸. همان، بلاغت ابوسعید ابوالخیر، نعمت الله ایران زاده، ص ۷۱. ۲۹. تصوف و ادبیات تصوف، همان، ص ۵۴، مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.

۳۰. مجموعه مقالات، مختومقلی و ابوسعید، مستنکاف، ص ۱۲۵. ۳۱. جست و جو در تصوف ایران، پیشین، ص ۴۸. ۳۲. مجموعه مقالات، همان، دکتر غلامعلی آریا، ص ۵۵. ۳۳. همان، مرشد اعظم ابوسعید ابوالخیر میهنه ای، کاکاجان بایرام اف، صص ۱۰۱ و ۱۰۲. ۳۴. همان، دافسای بزرگ شرق، آقاساریف، ص ۱۸۲. ۳۵. همان، روانشناسی ابوسعید ابوالخیر، دکتر محمود خوانساری، ص ۸. ۳۶. همان، منه بابا، ابوسعید میهنه ای، نظر فلاویف، صص ۱۱۶ و ۱۱۷. ۳۷. همان، دکتر غلامعلی آریا، صص ۶۰ و ۶۱. ۳۸. همان، صص ۶۱ و ۶۲. ۳۹. همان، مستنکاف، ص ۱۲۸. ۴۰. همان، دکتر غلامعلی آریا، ص ۵۷. ۴۱. همان، ص ۵۹. ۴۲. همان، ص ۵۵. \* مواردی که با «مجموعه مقالات» شروع شده، برگرفته از کتاب مجموعه مقالات سمینار ابوسعید ابوالخیر، ناشر انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸ است.